

فرا تراز متن

معرفی تطبیقی رویکردهای موجود علوم اجتماعی

حسین شیرزاده



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ف
ر
ا
ت
ر
ا
ز
م
ت
ن
م
ع
ر
ف
ی
ت
ط
ب
ی
ق
ی
ر
و
ی
ک
ر
د
ه
ا
ی
م
و
ج
و
د
ع
ل
و
م
ا
ج
ت
م
اع
ی

۳۲

یک راه فائق آمدن بر مسئله کثرت نگاه و دیدگاه و تنوع نظر و ایده در علوم انسانی و علوم اجتماعی، دسته‌بندی آن‌ها ذیل نگاه‌های عام‌تر است. کاری که تاریخ علوم اجتماعی مشحون از عمل به آن است. از جمله دسته‌بندی‌های به لحاظ نظری با اهمیت، دسته‌بندی‌ای است که بر طبق آن نظریات و دیدگاه‌های موجود در علوم اجتماعی ذیل سه رویکرد - و به تعبیر برخی کسان، سه پارادایم - قابل دسته‌بندی هستند. اینکه به چه اعتباری و بر چه اساسی این رویکردها تقسیم می‌شوند؟ و اینکه افتراق بین این سه گونه چه منشایی دارد؟ و ... از جمله سؤالاتی هستند که متن پیش رو در صدد پاسخ‌گویی به آن‌ها می‌باشد

۱ مقدمه

پس از تحولات علمی که در اواخر رنسانس شکل گرفت و منجر به انقلاب صنعتی شد این سؤال در بین فیلسوفان مطرح شد که روش علم جدید تولید شده، چیست؟ خاستگاه این دغدغه را می‌توان در تحول فرهنگی شکل گرفته در آن دوران جست‌وجو نمود. شروع علم جدید را می‌توان در تحول رابطه‌ی انسان با غیب دانست. پس از آن‌که کلیسا در ایجاد ارتباط میان عینیات طبیعت و آنچه از غیب بر آن باور داشتند، دچار ناکارآمدی شد، اندیشمندان بر آن شدند تا خط فراقی میان نظام اعتقادی و یافته‌های از طبیعت برکشند و مدعای خود را مبنی بر شناخت طبیعت از راه تجربه و به‌دور از افسانه و خرافات و حتی دین بپروارند [۱].

اهمیت علم و اطمینان به آن از آن‌جا ناشی شد که قادر بود بدون اشتباه، تصویر درستی از واقعیت ارائه دهد [۲]. تلقی از علم این بود که معرفت علمی، معرفتی اثبات‌شده است. نظریه‌های علمی به شیوه‌ای دقیق از یافته‌های تجربی که با مشاهده و آزمایش به دست آمده‌اند، اخذ می‌شوند. علم بر آنچه می‌توان دید و لمس کرد بنا شده است. عقاید و سلیقه‌های شخصی و تخیلات ظنی هیچ جایی در علم ندارند. علم آفاقی است و از این روست که معرفتی قابل اطمینانی است [۳].

در قرن نوزدهم دانشمندان علوم غیر از علوم طبیعی بر آن شدند تا متأثر از تحولات علمی آن دوران، روش علمی مطرح در علوم طبیعی را در دیگر حوزه‌های معرفتی به‌کار بندند. در این راه سنن مسیون تأثیر بسیاری بر رونق یافتن این نگاه داشت و آگوست کنت متأثر از او نظریه‌ی خود را در مورد تکامل تاریخ داد. طبق نظر وی شناخت در طول تاریخ، فرایندی تکاملی را می‌پیماید و این فرایند از سه مرحله‌ی اساسی شکل گرفته است. مرحله‌ی اول، مرحله‌ی الهیاتی است، در مرحله‌ی بعد با کنار گذاشتن اله‌ها، شناخت وارد مرحله‌ی متافیزیکی خود شد؛ در این مرحله هستی‌ها بر حسب هستی‌های انتزاعی تبیین می‌شدند و در نهایت با گذر از آن، مرحله‌ی سوم که مرحله‌ی علمی است آغاز شد. در این مرحله شناخت بر مشاهده و آزمایش متکی است [۴].

در نظر کنت علمی هم‌چون فیزیک و شیمی وارد مرحله‌ی علمی خود شده بودند و وقت آن بود تا تبیین‌هایی که از ذهن انسان و زندگی اجتماعی می‌شد بر مبنای شاهد و آزمایش صورت پذیرد و مطالعه‌ی زندگی اجتماعی انسان بر شالوده‌ی علمی استوار گردد. کنت «فیزیک اجتماعی» یا «جامعه‌شناسی» را به‌عنوان یک رشته‌ی علمی معرفی کرد و این‌گونه بود که روش پوزیتیویسم با مطالعات اجتماعی ممزوج گشت و علم اجتماعی پوزیتیویستی رفته رفته رونق

بیشتری یافت [۵].

در اواخر قرن نوزدهم و در تقابل با نگاه پوزیتیویستی، نگاه تفسیری شکل گرفت. این نگاه افعال انسانی را واجد معنا غیرقابل تحلیل علی می‌داند. موضوع پژوهش اجتماعی افعال معنادار بوده و مقولات «علت و معلول» نمی‌توانند بهترین فهم را از آن‌ها ارائه کنند؛ بلکه مقولات معنادار و قاعده‌مندی وجود دارد که از این لحاظ شایسته‌ترند [۶].

وینچ این‌گونه استدلال کرده است که علوم اجتماعی از لحاظ مفهومی و منطقی با علوم طبیعی تفاوت دارند، تفاوت آن‌ها هم روش شناختی و هم هستی‌شناختی است؛ زیرا جامعه و طبیعت، دو موجود به‌طور کامل متفاوتند [۷]. تفسیر، رهیافتی است برای فهم اینکه چگونه زندگی در اعمال و آثار منکشف و بیان می‌شود. «زندگی» یعنی تجلی افکار، احساسات و خواسته‌های آدمیان در قالب متون، اسناد، آثار معماری، آثار هنری، نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی. به تعبیر دیلنای، تأویل یا هرمنوتیک، رهیافت آشکار کردن معنای نهان است که به وضوح نمایان نمی‌شود [۸].

رویکرد دیگری که در نقد دو نگاه مذکور شکل گرفت رویکرد انتقادی است. این رویکرد از دو نظر با رویکردهای دیگر تفاوت دارد: نخست از نظر اهمیتی که برای منافع سیاسی و اجتماعی در توسعه و شکل‌گیری علوم اجتماعی و به‌طور کلی علم و فناوری قائل است و تردیدی که در مورد «استقلال» علوم ابراز می‌کند، و دوم از جنبه‌ی تأکیدی که بر ایدئولوژیک و جهت‌دار بودن علوم و نفی «بی‌طرفی ارزشی» آن‌ها دارد [۹].

علم اجتماعی انتقادی، به‌طور کلی، سه مشخصه‌ی اصلی دارد. اول ضرورت وجود مقولات تفسیری را در علم اجتماعی می‌پذیرد و در مخالفت با الگوی پوزیتیویستی تکیه دارد. ثانیاً اذعان دارد که بیشتر اعمال مردم معلول شرایطی اجتماعی است که مردم هیچ تسلط و کنترلی بر آن نداشته و نتیجه‌ی شناخت و انتخاب آگاهانه نیست. سوم این‌که نظریه‌ی اجتماعی را مرتبط با عمل اجتماعی می‌داند [۱۰]. از دید طرفداران رویکرد انتقادی اصولاً علم را باید عملی اجتماعی به‌شمار آورد و آن را مانند هر عمل اجتماعی دیگر در چارچوب منظومه‌ای از روابط اجتماعی که در آن انواع منافع متعارض وجود دارد، ارزیابی نمود [۱۱].

طرفداران رویکرد انتقادی تلاش دارند با ایجاد چارچوبی روش‌شناختی، شکافی را که از نظر تاریخی و بر پایه‌ی منافع، میان پژوهش علمی و فلسفه به وجود آمده است، دوباره پُر کنند. آنان از هر دو تحلیل تعمیمی و تفریدی در پژوهش‌های خود بهره می‌برند. رویکرد انتقادی موضعی میانه در شکاف روش‌شناختی عمیق میان دو رویکرد پوزیتیویسم و تفسیری اتخاذ کرده است. پیروان رویکرد انتقادی نه از روش‌های تجربی مورد ادعای انحصاری پوزیتیویست‌ها گریزانند و نه خود را بی‌نیاز از روش‌های معناگاو پیرامون رویکرد تفسیری می‌دانند [۱۲].

انتقادیون اصرار دارند که پوزیتیویسم مدافع وضع موجود بوده و همواره نظم اجتماعی و سیاسی جاری را مسلم می‌پندارند و هیچ انگیزه‌ای ندارد تا آن را مرحله‌ای از فرایند تاریخی دگرگونی اجتماعی یا وضعیتی که باید تغییر کند در نظر بگیرند. آنان در عین حال علوم اجتماعی تفسیری را منتهی می‌کنند که اعتباری یکسان برای تمامی دیدگاه‌ها قائل است و به آرا و برداشت‌های مردم بیشتر از شرایط واقعی مولد آن اهمیت می‌دهد. تمرکز تفسیرگرایان بر مضمون‌های خرد و مقطعی به معنای نادیده گرفتن مضمون گسترده و بلند مدت‌تر است؛ همچنین اتخاذ موضع ارزشی معین به افعال در تأثیرگذاری بر

تحولات اجتماعی می‌انجامد [۱۳].

برای معرفی تطبیقی هر یک از این رویکردها، دیدگاه هر یک را ذیل ۵ مؤلفه بررسی خواهیم کرد. این مؤلفه‌ها عبارتند از:

- (۱) هدف علم را چه می‌داند؟
- (۲) هستی چیست و ما چگونه به آن معرفت پیدا می‌کنیم؟
- (۳) نگاهش به انسان چیست؟
- (۴) روش علم و معیار صحت آن چیست؟
- (۵) کار علمی چه نسبتی با ارزش‌ها دارد؟

۲. هدف

هدف از پژوهش‌های علوم اجتماعی در رویکرد پوزیتیویستی، کشف قوانین حاکم بر رفتار انسان و زندگی اجتماعی او است و این شناخت در جهت پیش‌بینی، کنترل و یا تنظیم رفتار افراد یا گروه‌ها در جامعه به کار گرفته می‌شود. همچنین می‌توان با شناسایی مسائل و تضادهای اجتماعی و استفاده از قوانین کشف شده به ارائه راه‌حل آن‌ها پرداخت. حتی می‌توان همانند حل مسائل علمی در مهندسی و تکنولوژی، از علوم اجتماعی در برآوردن نیازهای انسان یا مهندسی اجتماعی بهره گرفت و به اصلاح و یا تغییر روابط اجتماعی دست زد [۱۴].

از طرف دیگر طرفداران این رویکرد می‌خواهند استفاده از الگوی مکشوف از زندگی اجتماعی انسان در برنامه‌ریزی اجتماعی از طریق استنتاج منطقی صورت پذیرد. به گفته‌ی سن سیمون حکومت انسان بر انسان پایان می‌یابد و اداره کردن امور جایگزین آن می‌شود و به بیان دیگر پاسخ‌های عینی اثبات‌شده برآمده از علم، جایگزین گمان، خطابه و اقناع می‌شود. از نظر او تغییر تفکر قدسی به تفکر علمی اثباتی، امری واقعی است که با حرکت عام پیشرفت عقل بشری نیز مطابقت دارد. این تحول، پدیده‌ای صرفاً تاریخی نیست که نشان‌دهنده‌ی مراحل تاریخی اندیشه‌ی انسان باشد؛ بلکه انقلاب علمی تحولی است در پاسخ به انقلاب صنعتی. از این رو، این رویکرد سیر خطی تکاملی و پیشرفت علمی را می‌پذیرد و فعالیت علمی را برای افزودن بر علم بشری و ارتقای آن فی‌نفسه امری مطلوب می‌داند [۱۵].

هدف از پژوهش در رویکرد تفسیری برخلاف رویکرد پوزیتیویستی که رویکردی علت‌جو است، معناکاوی یا فهم است. تفکیک علوم اجتماعی از علوم طبیعی بر پایه‌ی اهداف جداگانه‌ی پژوهشی با دلتای و تفکیکی که او میان تبیین و فهم به عمل آورد آغاز شد. «فهمیدن» به کیفیتی اشاره دارد که افراد برای پی بردن به جایگاه خود در اجتماع و فهم روابط خویش با دیگران به کار می‌برند. وظیفه‌ی دانشمندان علم اجتماعی تفسیری، کشف مجموعه‌ی قواعدی است که زیربنای دست‌پوش معینی از اعمال را شکل می‌دهند؛ و نیز روشن کردن این قواعد و مرتبط ساختن آن‌ها با دیگر قواعد موجود در جامعه است [۱۶]. برای درک سازوکارهای پدیده‌ی فیزیکی نمی‌توانیم خود را به جای آن‌ها قرار دهیم؛ در حالی که در بررسی افراد می‌توانیم خود را به جای آن‌ها قرار داده و بکوشیم تجربه‌ی او در آن شرایط خاص را برای خود بازتولید کنیم. به دیگر سخن، ما توانایی همدلی با افراد دیگر را داریم [۱۷].

پیروان رویکرد تفسیری سعی دارند چگونگی خلق معنا را در روابط روزمره‌ی انسان‌ها بفهمند. برای همین می‌کوشند در دنیای اجتماعی افراد و در آن‌چه حس و تجربه می‌کنند سهیم شوند. آن‌ها وظیفه‌ی خود را مطالعه‌ی رفتار بیرونی یا قابل رویت افراد نمی‌دانند؛ بلکه برداشت‌ها و تعبیر افراد از آن‌چه پیرامونشان می‌گذرد و معنایی که به رفتار خود اطلاق می‌کنند اهمیت تعیین‌کننده‌ی دارد. آن‌ها معتقدند عمل انسان ماهیتاً معنای خاصی نداشته و معنای خود را در مضمون اجتماعی

می‌یابد که در آن، گروهی از مردم به خلق مشترک معنا مشغول‌اند [۱۸]. برای همین به دنبال ممکن ساختن گفت‌وگویی نتیجه‌بخش میان فاعلانی اجتماعی هستند که در سخن گفتن و عمل کردن متفاوت‌اند [۱۹].

پیروان رویکرد انتقادی پژوهش را ابزاری برای نقد و تغییر مناسبات اجتماعی می‌دانند. آنان بر این باورند که با آشکار کردن مبانی روابط اجتماعی، به‌ویژه با افشای ساختارهایی که بر پایه‌ی آن روابط سلطه شکل گرفته‌اند، می‌توانند شرایط را برای عمل اجتماعی گروه‌های زیرسلطه در جامعه فراهم کنند. آنان هدف از پژوهش انتقادی را تغییر جهان می‌دانند، دقیقاً نظیر هدفی که مارکس در زمان خود برای فلسفه قائل بود و آن را ابزاری برای نقد مناسبات حاکم و تغییر آن برمی‌شمرد. آن‌ها به دنبال آشکار کردن شکاف و اختلاف میان هدف درونی و واقعیت بیرونی یک پدیده هستند تا از این طریق جامعه را در جهت رهایی و روشنگری به جلو برانند [۲۰]. آن‌ها می‌خواهند جهت‌گیری انتقادی علم را که با سیطره‌ی نگاه پوزیتیویستی راه افول پیموده بود، احیاء نموده و گزاره‌های هنجاری و ارزشی را که در علم مدرن با عناوینی نظیر ایدئولوژی، اسطوره، دین و مانند آن غیرعلمی خوانده می‌شوند، ارزش علمی بخشند [۲۱].

رویکرد انتقادی در پی کنار زدن پرده از روی ایدئولوژی‌هایی است که به استمرار وضع موجود و تداوم آگاهی کاذب مردم مدد می‌رساند؛ این کار با نقد اجتماعی، زیر سؤال بردن نظم حاکم و ارائه‌ی روش برای افراد و گروه‌هایی که روابط اجتماعی موجود آنان را در موقعیت زیر سلطه قرار داده است صورت می‌پذیرد. نظریه‌ی انتقادی به مثابه‌ی ابزاری برای دگرگونی اجتماعی است و مرز روشنی میان یک پژوهشگر و یک فعال سیاسی یا مدنی وجود ندارد. پژوهشگر انتقادی سؤال‌های رسواکننده طرح می‌کند، پرده از روی تزویر صاحبان قدرت برمی‌دارد و موضوعاتی را در کانون توجه پژوهشی خود قرار می‌دهد که محرک و مشوق توده‌های مردم برای اقدام عملی به منظور تغییر شرایط زندگی آن‌ها باشد [۲۲].

۳. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی

پوزیتیویست‌ها رئالیست هستند و به وجود دنیای واقعی ثابت اعتماد دارند. در نظر آنان دنیای اجتماعی نیز مشابه دنیای فیزیکی، واقعی و مستقل از ذهن انسان است؛ به این معنا که قوانین حاکم بر زندگی اجتماعی، مستقل از ذهن انسان، واقعیتی بیرونی دارد و وظیفه‌ی دانشمندان علم اجتماع کشف این روابط و قوانین بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف می‌باشد [۲۳]. در نظر دورکیم، جامعه نیروی قهری وارد می‌کند افراد مجبور هستند که از قواعد تثبیت شده‌ی محیط اجتماعی خود پیروی کنند. او در کتاب «خودکشی» می‌نویسد که جامعه تنها از افراد تشکیل نشده است و واقعیت‌های اجتماعی می‌توانند مادی شوند و به جزئی از جهان بیرون تبدیل شوند [۲۴].

در رویکرد پوزیتیویستی کشف بر اساس بررسی اشیا و امور مشاهده‌پذیر می‌باشد و کاری با آن‌چه که حواس انسان آن را حس نمی‌کند، ندارد. روابط اجتماعی نیز به مثابه شیء‌ای است که باید مشاهده و آزمایش شود تا قوانین حاکم بر آن کشف گردد. دورکیم در این باره می‌گوید: «پدیده‌های اجتماعی «شیء» هستند و باید به‌عنوان «شیء» مورد مطالعه قرار گیرند. اگر بخواهیم درباره‌ی درستی این موضوع استدلال کنیم، نیازمند بررسی ماهیت این پدیده‌ها به صورت فلسفی نیستیم» [۲۵]. علاوه بر اعتقاد به واقعیت بیرون، وجود نظم حاکم بر آن نیز جزء باورهای این رویکرد می‌باشد؛ نظمی که می‌توان آن را تا حدودی برگرفته از نگاه مکانیکی نیوتنی دانست که به دنبال بیان ریاضی‌وار

دو نگاه

پوزیتیویست‌ها به دنبال تبیین پدیده‌های اجتماعی منکی بر قوانین جهان شمول هستند. این تبیین بر اساس مشاهده‌ی اجتماعی انسان، پدیده‌های محسوس و کشف نظم یا الگوی حاکم بر آن می‌باشد

نظم حاکم بر جهان می‌باشد و این بیان ریاضی ما را در هماهنگ شدن با جهان بیرون توانمندتر می‌سازد. در واقع این نگاه مکانیکی نمود تحولی است که از غایت‌گرایی ارسطویی به علت‌گرایی شکل گرفته است. تبیین پدیده‌ها بر اساس علت شکل‌گیری آن‌ها صورت می‌پذیرد که مستلزم کشف و بهبود قواعد عام می‌باشد. این را می‌توان نگرشی فیزیکی‌الستی در تحلیل علمی پدیده‌ها مبتنی بر دو اصل «قانون فراگیر» و «مکانیسم علی» دانست [۲۶].

بسر خلاف اثبات‌گرایان که «واقعیت اجتماعی» را جدا از نحوه‌ی درک مردم و شیوه‌ای که آن‌ها بر اساس آن معنای واقعیت اجتماعی را تعیین کرده‌اند، به مثابه‌ی یک شیء فیزیکی و مستقل از اذهان افراد تعریف می‌کنند، پیروان رویکرد تفسیری واقعیت اجتماعی را ساخته‌ای می‌دانند که در جریان تعامل انسان‌ها و معنایی که آن‌ها خلق می‌کنند، تعیین می‌شود [۲۷] و مواجهه با این امر واقع از طریق تفهم صورت می‌گیرد. مراد از تفهم وقوف و آگاهی نسبت به نیت مکنون در افعال انسانی است. تفهم عینیت به تجربه‌ی زندگی معطوف است. تفهم عملی است که در آن ذهن می‌تواند دیگری را درک کند؛ یعنی لحظه‌ی خاصی که در آن یک زندگی، زندگی دیگری را می‌فهمد. به تعبیر دیلتای «ما طبیعت را توضیح می‌دهیم اما انسان را باید بفهمیم» [۲۸].

ایجاد امکان ارتباط بیشتر برای توسعه‌ی تفهم نیز واقعیت محسوب می‌گردد [۲۹] هرچند ممکن است مردم واقعیت را یکسان و یا متفاوت ببینند. از آنجایی هم که راهی برای فهم تعریفی که کنشگر از رفتار خود دارد و واقعیتی که کنشگر تأویل کرده و در آن عمل مذکور را معنا بخشیده است وجود ندارد، واقعیت به واسطه‌ی زبان رفتار نمی‌کند. زندگی اجتماعی هم تنها با نظام‌هایی معنایی که کنشگران اجتماعی خلق کرده‌اند ممکن می‌شود. مهم نیست که تفسیری درست یا نادرست است، بلکه اگر انسان‌ها وضعیتی را واقعی تعریف کنند، پیامدهای این وضعیت نیز واقعی خواهد بود [۳۰] علاوه بر این، تفهم یکباره اتفاق نمی‌افتد که درست یا نادرست باشد، بلکه چیزی است که به درجات حاصل می‌شود [۳۱].

در رویکرد انتقادی، واقعیت اجتماعی لایه‌های چندگانه‌ای دارد. در پس واقعیت مشهود در سطح، ساختارها یا سازوکارهایی پنهان شده‌اند که به‌طور عادی امکان مشاهده‌ی آن‌ها وجود ندارد. واقعیت متغیر با تاریخ واقعیت اجتماعی می‌باشد. در رویکرد انتقادی و تفسیری واقعیت در حال دگرگونی است و در معرض معنایی که به‌طور اجتماعی خلق شده‌اند، درک می‌شود؛ اما برخلاف رویکرد تفسیری که بر خلق معنا در سطوح خرد و بین افراد تأکید دارد، رویکرد انتقادی عامل اصلی در شکل‌گیری واقعیت اجتماعی را مضامینی تاریخی و پایه‌ای در سطح کلان می‌داند و نظام‌های معنایی مبتنی بر آگاهی کاذب را افشاء و طرد می‌کند [۳۲]؛ چرا که نظام معنایی خود معلول عامل دیگری است که هم می‌تواند بیانگر شرایط باشد و هم این‌که می‌تواند پنهان‌کننده، مخدوش‌کننده و کاذب باشد. نظام معنایی باید در رابطه با شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زندگی دیده شود [۳۳]. همچنین در رویکرد انتقادی شکایت هستی‌شناختی کمتری نسبت به رویکرد تفسیری دیده می‌شود و واقعیت اجتماعی ممکن است مستقل از آگاهی افراد وجود داشته باشد [۳۴].

واقعیت اجتماعی انواع تنش‌ها، ستیزها یا تضادها را نیز در برمی‌گیرد؛ به همین سبب امر واقع کلیتی در حال تغییر است که در بطن آن کشمکش و نزاع جاری است و هر امر خاصی باید در پرتو این امر کلی دیده شود [۳۵]. جهان اجتماعی پر از توم، افسانه و تحریف و مشاهدات اولیه‌ی ما از آن ناقص و اغلب گمراه‌کننده است [۳۶]. علاوه بر این کنشگران نسبت به آنچه انجام می‌دهند آگاه نیستند؛ زیرا عواملی که

آن‌ها از وجود و تأثیر آن‌ها غافل‌اند در فهم، انتخاب و عمل آن‌ها تأثیر می‌گذارند [۳۷]. این نگاه تا حدودی با نظریات مارکس قرابت دارد؛ در نظر مارکس واقعیتی را که در زندگی اجتماعی بازتاب یافته، نمی‌توان تنها مجموعه‌ای از حقایق ناب که در کنار هم قرار گرفته باشد دانست و علاوه بر داده‌های عینی، ادراک و بیان این داده‌ها نیز در واقعیت جاری وجود دارد. بنابراین نقد او از ایدئولوژی تنها جدا کردن درست و غلط در واقعیتی که درک شده نیست، بلکه از آن‌جا که آگاهی کاذب خودبخشی از واقعیت است، باید آن را نیز شناخت و درصدد دگرگون کردن این آگاهی کاذب برآمد [۳۸]. بنابراین واقعیت قابل شناخت و تا حدی در معرض دگرگونی مبتنی بر آن شناخت می‌باشد [۳۹].

۴ انسان‌شناسی

انسان در نگاه پوزیتیویست‌ها، موجودی عاقل، حسابگر و سودجو می‌باشد و شباهت رفتاری انسان‌ها بسیار زیاد است، به‌طوری‌که در برابر محرک‌های بیرونی خاص، رفتارهای مشابهی از انسان بروز می‌دهد؛ این یکی از مبانی تفکر مهندسی اجتماعی می‌باشد که در آن انسان به مثابه‌ی شیء‌ای است که قوانین ثابتی بر آن حاکم است. البته اکثر پوزیتیویست‌ها اختیار و اراده‌ی انسان را می‌پذیرند اما شکل خاصی از رفتار را تحت شرایط معینی محتمل‌تر می‌دانند و به بیان آماری رفتارها می‌پردازند، نه این‌که فرد مجبور باشد همان رفتار را نشان دهد. بنابراین وظیفه‌ی پژوهشگر تخمین احتمال وقوع رفتاری خاص تحت شرایط معین یا در واکنش به محرک‌های خاص می‌باشد [۴۰].

انسان از منظر رویکرد تفسیری موجودی است که پیش از هر چیز معنا‌ساز و تأویل‌گراست. او جهان پیرامون خود و روابطش با دیگران را بر پایه‌ی معنایی که به‌طور گروهی یا فردی خلق شده و در نهایت استنباط فردی یافته است، برای خویش مفهوم می‌کند. زندگی در جامعه تنها با درک معانی و تفسیر آن‌ها ممکن می‌شود. الگوهای رفتاری انسان در اصل تابع قوانین بیرونی نیست؛ زیرا انسان همواره به واسطه‌ی توانایی خود در تفسیر پایگاه و نقش خویش و روابط با دیگران در وضعیت‌های مشخص، گزینه‌های رفتاری گوناگونی را در برابر خود می‌باید [۴۱]. طرفداران رویکرد تأویلی، به‌طور کلی وحدت ماهیت انسان را که تفسیر را ممکن می‌سازد، مسلم می‌گیرند؛ بنابراین، انسان از طبیعت بنیادین و ثابتی برخوردار است، هرچند ممکن است فرهنگ‌ها و دوره‌های گوناگون تاریخی، ارزش‌های متفاوتی داشته باشند [۴۲]. البته تثبیت هر نوع مرئوسیتی برای او از جمله عقلانیت و حسابگری جایز نیست؛ چرا که در جریان تعامل با دیگران و معانی خلق‌شده در این تعامل خود را می‌سازد. علاوه بر این انسان به‌عنوان موضوع علوم اجتماعی، مانند دانشمندان علوم اجتماعی که آن‌ها را مطالعه می‌کنند، موجوداتی آگاه و متفکرند که برای اعمال خود معنایی قائل‌اند [۴۳].

در رویکرد انتقادی مفهوم از خودبیگانگی کلید فهم انسان است. انسان درون گونه‌ای از مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرد که سبب از خود بیگانگی او می‌شود، گویی از خود اختیاری ندارد و تابع نیروهای اجتماعی خارج از اراده‌ی خویش است. روابط، قواعد و سنت‌هایی را که انسان خود خلق و یا وضع نموده است گویی بر او سلطه دارند و او در برابر آن‌ها موجودی ناتوان و بی‌اختیار است. البته انسان ظرفیت استفاده‌نشده‌ی بسیاری دارد؛ او خلاق، تغییرپذیر و انطباق‌پذیر است؛ اما علی‌رغم آن در پذیرش و ایجاد تغییر، اغلب گمراه شده و در معرض سوءاستفاده و استثمار دیگران قرار دارد. او در شبکه‌ای از معانی اجتماعی، تعهدات، روابط، هنجارها، سنت‌ها و ... فرو می‌رود و به دام می‌افتد و از دیدن راه‌های تغییر وضعیت زندگی خود باز می‌ماند و در نتیجه استقلال، آزادی و اختیار زندگی خویش را از دست می‌دهد [۴۴].

دو نگاه

نظریه‌ی اجتماعی انتقادی هم چارچوبی برای شناخت و نظم دادن به مفاهیم است و هم وسیله‌ای برای مداخله در فرایند اجتماعی و عمل آگاهانه برای ایجاد تغییر در وضعیت موجود

اما چنانچه مسائل خود را در قالب هویت جمعی ببیند، می‌تواند به‌طور مثبت به تغییر شرایط خود کمک کند و توانایی‌های بالقوه‌ی خود را به منصفی ظهور رساند [۴۵].

رویکرد انتقادی انسان را موجودی زبانی-تفاهمی می‌داند که با سخن گفتن، دست به عمل زده و از این طریق با دیگران رابطه برقرار می‌کند. «زبان»، «تعامل» و «کار» سه شاخصه‌ی زیستمانی او هستند؛ اما این وجوه زیستمانی توسط کانون‌های قدرت سیاسی و اقتصادی مخدوش شده و او نمی‌تواند «خود» باشد؛ خودی که اصالتاً می‌تواند در رابطه‌ای تفاهمی با دیگران باشد. لذا، به‌جای تعامل با دیگران، تابع قدرت‌هاست [۴۶].

۵ روش علم و معیار صحت آن

پوزیتیویست‌ها به دنبال تبیین پدیده‌های اجتماعی متکی بر قوانین جهان‌شمول هستند. این تبیین بر اساس مشاهده‌ی اجتماعی انسان و پدیده‌های محسوس و کشف نظم یا الگوی حاکم بر آن می‌باشد؛ همان روش علمی که بر علوم طبیعی حاکم است [۴۷]. در تبیین یک پدیده، چرایی وقوع پدیده و رابطه‌ی علی-معلولی حاکم بر آن مورد توجه قرار می‌گیرد؛ پیشسرفت واقعی و علمی زمانی رخ می‌دهد که بتوانیم یافته‌ها را به پرسش‌های عام‌تر نظری درباره‌ی پدیده‌ها ربط دهیم. از این رو مطلوب‌تر این است که تبیین‌ها بر پایه‌ی ارزش‌یابی فرضیه‌هایی شکل گیرد که از بطن نظریه‌های عام‌تر اخذ شده باشند؛ گرچه در عمل این کار صورت نمی‌گیرد و بهره‌گیری از نظریه‌ای میان‌برد در طرح‌های پژوهش تجربی بسیار متداول است. مشاهده‌ی اساس روش علمی است؛ در یک مشاهده نباید تضاد منطقی وجود داشته باشد و باید با واقعیت‌های عینی مشاهده‌شده و داده‌هایی که به صورت تجربی جمع‌آوری شده‌اند سازگار باشد و قوانین عام مورد قبول را نقض نکند. تکرارپذیری مشاهده و آزمایش‌پذیر بودن آن از شروط دیگر مشاهده می‌باشد [۴۸].

در رویکرد پوزیتیویستی برای دست‌یابی به تبیین نیاز است همبستگی کافی و مانع میان دو متغیر و ترتیب زمانی وقوع هر یک مشخص شود تا بر اساس نظم حاکم قانونی تعمیم‌پذیر شناسایی شود. البته در علوم اجتماعی تمامی قوانین جهان‌شمول نیستند. برخی از قوانین، تنها وقوع درصدی از موارد یک پدیده‌ی منظم را محتمل می‌دانند و درصد رابطه‌ی یک پدیده‌ی معین را به واقعه‌ای دیگر بیان می‌کنند. در تعمیمات احتمالاتی رفتار تک تک آدم‌ها تبیین نمی‌شود، بلکه رفتار گروهی آنان تبیین می‌گردد [۴۹].

رویکرد تفسیری فهم را به کندوکاو در معانی خلق شده در روابط میان انسان‌ها وابسته می‌داند، بنابراین تبیین مورد نظر آنان عملاً روایت است؛ ولیکن روایتی معقول و مبتنی بر تجربه‌ها و باورهای انسان‌ها و شیوه‌ای که به واسطه‌ی آن جهان را برای خود معنا کرده‌اند. علم اجتماعی تفسیری درصدد است که مقصود یک عمل و فعل یا معنای مقوم آن را روشن کند. در این رویکرد مجموعه قواعدی که به اعمال معنا می‌دهند کشف شده و طرح مفهومی بنیادینی که به تجربه نظم و ترتیب می‌دهد روشن می‌گردد؛ همچنین نحوه‌ی سازگاری این طرح مفهومی بنیادین با کل ساختاری که ماهیت و هدف زندگی انسان را تعریف می‌کنند مورد دقت قرار می‌گیرد [۵۰].

تبیین تفسیری تفردی محسوب می‌شود نه تعمیمی و به لحاظ درونی یکپارچه و فاقد تناقض منطقی و در عین حال معطوف به «متن» یعنی همان وضعیت اجتماعی مورد بررسی است [۵۱]. این کار نیازمند این است که دانشمند علم اجتماعی با نوع تلقی آن فرهنگ از نیازها و اهداف انسانی همدلی داشته باشد و بکوشد باورهای آن فرهنگ را

درباره‌ی معنا و مقصود زندگی انسان درک و فهم کند [۵۲]. بیشتر مفاهیم موجود در تبیین از زبان رایج در میان خود افراد مورد بررسی به دست آمده است. البته تبیین می‌تواند برخی تعمیم‌های محدود را نیز در برداشته باشد، اما هرگز از تجربه و واقعیت «درونی» افرادی که مورد مطالعه هستند فاصله نمی‌گیرد [۵۳].

در علم اجتماعی تفسیری تنها آن تبیینی را می‌توان درست دانست که معقول و یا توسط متعلق مورد مطالعه به‌عنوان تبیینی درست از آن‌چه او انجام می‌دهد، ارزیابی شود [۵۴]. اعتبار دانش به معنای اطمینان از حقیقت آن نیست بلکه به معنای اعتمادی است که به صحت آن داریم. واقعیت هرگز با ادعاهایی که پژوهشگر درباره‌ی آن دارد، یکسان نیست؛ از آنجایی که واقعیت از دیدگاه خاصی مشاهده می‌شود، واقعیت در تفسیرها باز تولید نمی‌شود، بلکه بازنمایی می‌شود. داده‌ها نیز مستقل از تفاسیر نگارنده نبوده و نمی‌توانند ملاک صحت یک نظریه یا تبیین قرار گیرند. همچنین از آنجایی که به سختی می‌توان شرایط اجتماعی یکسانی را بیرون از آزمایشگاه به وجود آورد، احتمال دارد تکرار پژوهش امکان‌پذیر نباشد. بسیاری از تفسیرگرایان منکر هرگونه معیار صدق برای تبیین‌های تفسیری بوده و معتقدند هر رویه‌ای که برای ارزشیابی صدق یک تفسیر اتخاذ شود صرفاً تفسیر دیگری بوده و ارائه‌ی تفسیرهای بیشتر همچنان ادامه خواهد یافت [۵۵].

نظریه‌ی اجتماعی انتقادی هم چارچوبی برای شناخت و نظم دادن به مفاهیم است و هم وسیله‌ای برای مداخله در فرایند اجتماعی و عمل آگاهانه برای ایجاد تغییر در وضعیت موجود. نظریه، تجربه‌ی مردم را به گونه‌ای که مشوق حرکت برای تغییر باشد، فرموله می‌کند و آنان را در فهم نقش تاریخی شان یاری می‌دهد تا بتوانند برای تغییر شرایط خود اقدام کنند [۵۶]. نادرستی همیشه به نظریه‌ها بر نمی‌گردد، بلکه عالم خارج هم می‌تواند نادرست باشد. از این رو علاوه بر نظریه، عالم خارج نیز باید نقد شود و این تفاوتی است که عالم طبیعت با عالم انسانی دارد. نقد عالم خارج، علاوه بر تفسیر با تغییر همراه است. [۶۲] آدورنو از برداشت هورکهایمر از نظریه‌ی انتقادی فراتر رفته، نوعی روش کسب دانش تدوین کرد که نقد را درون خود تعبیه کرده بود؛ به این معنا که به دنبال استقرار روش دانستی بود که بالذات ناقد خود باشد [۵۷].

نظریه‌ی انتقادی به دنبال ایجاد پیوند بین فرایندهای رفتاری یا اجتماعی (آنچه هست) و خواسته‌های نیت‌مند و آزادی انسان (آنچه باید) است [۵۸]. از این رو میان ارزش و دانش دوگانگی وجود نداشته و پژوهش‌گر، علم، ارزش و واقعیت در هم می‌شوند [۵۹]. پژوهش‌گر متعهد می‌شود و علم با عمل می‌آمیزد؛ یعنی مرز علم و عمل برداشته می‌شود [۶۰]. اگر بتوان عالم خارج را عوض کرد، به این معنی است که انتقاد و بطالانی بر نظریه وارد نیست و دیدن شواهد دلیل صدق و دیدن حوادث مخالف دلیل کذب نظریه نیست [۶۱].

البته نظریه‌ی انتقادی باید با تجربه هم‌خوانی داشته باشد، اما نه تجربه‌ای که محدود به مشاهده‌ی کنترل‌شده باشد. به تعبیر هابرماس نظریه‌ی انتقادی روش‌های علم علت‌یاب و شیوه‌های فهم تأویلی را ترکیب نموده و از آن‌ها فراتر می‌رود [۶۲]. اما از آنجایی که نظریه، تدوین مجموعه‌ی ایستایی است. از قضایا که معرف ماهیت جهان پیرامون ما نیست، آزمون آن فرایندی پویا و مداوم است؛ به این معنا که نظریه در عمل به کار بسته و به مرور زمان تعدیل و اصلاح می‌شود. به کمک عمل، نظریه‌ی خوب از بد می‌جزا و نظریه‌ی اجتماعی پالایش و اصلاح می‌شود [۶۳]. اگر نظریه‌ای در عمل برای تغییر جهان به کار برده شود و طبیعت پاسخ «نه» بدهد، نشان‌گر آن است که نظریه باطل

دو نگاه

یکی از اصول پوزیتیویست‌ها پرهیز از داوری ارزشی می‌باشد. معیار درستی و یا نادرستی نظریه، واقعیت بیرونی مستقل از پژوهشگر است و او بایستی کاملاً آزادانه به دور از ذهنیت‌ها و داوری‌های ارزشی خود و فشارهای بیرونی به دنبال کشف حقایق علمی باشد

است. در این هنگام نظریه باید نقد شود [۶۴]. در جریان عمل برای تغییر محیط و با تعامل با دیگران نیز به دانش پژوهش گر افزوده شده و نظریه‌های او صیقل می‌خورد. تبیین‌های انتقادی زمانی ارزش می‌یابند که واقعا مردم را در فهم وضعیتشان یاری دهند و آنان را برای تغییر آن به حرکت درآورند [۶۵].

۶. رابطه‌ی ارزش‌های پژوهش‌گر با فعالیت علمی

یکی از اصول پوزیتیویستی‌ها پرهیز از داوری ارزشی می‌باشد. معیار درستی و یا نادرستی نظریه، واقعیت بیرونی مستقل از پژوهش‌گر است و او بایستی کاملا آزادانه به دور از ذهنیت‌ها و داوری‌های ارزشی خود و فشارهای بیرونی به دنبال کشف حقایق علمی باشد. ویر نیز میان مواضع ارزش در بیرون از قلمروی پژوهش علمی و تحلیل علمی پدیده‌ها تمایز قائل است. لذا پژوهش‌گر پوزیتیویست باید با افزودن بر بار نظری مطالعه و انجام مشاهدات بیشتر بکوشد بر عینیت پژوهش افزوده و ترجیحات ارزشی خود را کنترل کند تا بر پژوهش اثر نگذارد [۶۶].

رویکرد تفسیری امکان انجام پژوهش‌های رها از ارزش را منکر می‌شود؛ البته رها نبودن از ارزش به معنای دخالت دادن ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک برای دست‌یابی به نتیجه‌ی موردنظر نبوده و این کار به هیچ عنوان شایسته‌ی پژوهش علمی نمی‌باشد. پژوهش‌گر باید در جریان پژوهش بکوشد تا مدام دیدگاه‌ها و ارزش‌های خود را به هنگام مطالعه‌ی دیگران مورد توجه قرار دهد، از نو بسنجد و تحلیل کند؛ علاوه بر این، باید به ارزش‌های دریافت‌کنندگان نتایج پژوهش نیز توجه کند. از این رو تعاملی سه جانبه میان پژوهش‌گر، افراد مورد بررسی و دریافت‌کنندگان نتایج پژوهش شکل گرفته و به شفافیت بیشتر

پژوهش می‌انجامد [۶۸].
رویکرد انتقادی بر جهت‌دار بودن پژوهش‌های اجتماعی معتقد است. جامعه از ارزش‌های انسانی تشکیل شده است و پژوهش‌گر هر پژوهش‌گری که خود ضرورتا موجوداتی اجتماعی است، به ناچار وارد حوزه‌ی ارزش‌ها می‌شود. بررسی اجتماعی همواره باید به‌طور همزمان به آن‌چه هست و آن‌چه باید باشد، پردازد [۷۴]. از طرفی دیگر پژوهش‌گر انتقادی در عرصه‌هایی دست به پژوهش می‌زند که معمولا از منظر علوم اجتماعی متعارف ارزش پژوهشی ندارند؛ عرصه‌هایی که به فرودستان جامعه، گروه‌های ضعیف اجتماعی و ستم‌دیدگان تعلق دارد [۶۹]. دانش برگرفته از فعالیت‌های پژوهشی در رویکرد انتقادی باید در خدمت توانمندی گروه‌های تحت ستم قرار گیرد و راه‌هایی از مشکلات و بهبود وضع زندگی آنان را به این افراد نشان دهد [۷۰].

پژوهش‌گر انتقادی جایگاه تکنسین پژوهشی را برای خود نمی‌پذیرد و نمی‌تواند تنها برای ارضای سفارش دهنده‌ای که بودجه پژوهش را فراهم کرده است پرسش‌های اخلاقی و ارزشی را نادیده بگیرد. پژوهش‌گر نمی‌تواند به بهانه‌ی پژوهش‌های علمی به هر قیمت ممکن نسبت به پیامدهای اخلاقی پژوهش خود بی‌تفاوت باشد. البته ناگفته نماند که نفسی پژوهش‌ها از ارزش‌ها به معنای آن نیست که پژوهش‌گر نتایجی از پیش تعیین شده را به حکم ایدئولوژی یا جهت‌گیری ارزشی به عنوان کار پژوهشی ارائه دهد. در واقع نقد ایدئولوژی موضوع محوری اندیشه‌ی انتقادی است [۷۱]. پیروان این رویکرد مدعی هستند که علوم اجتماعی متعارف که ملهم از اثبات‌گرایی است عملا در نقش ایدئولوژی توجیه‌گر برای گروه‌های حاکم در جامعه قرار گرفته است، و رسالت اندیشه‌ی انتقادی دقیقا این است که پرده از این نوع کارکردها بردارد [۷۲].

پی‌نوشت



- | | | |
|---|---|--|
| [۱] کرایب، یان و بتون، تد، فلسفه‌ی علوم اجتماعی (بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی)، آکه، ۴۸۳۱، ص ۷۳. | [۶۱] فی، برایان، پیشین، ص ۵۰۱. | [۱۱] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۲۰۱. |
| [۲] منوچهری، عباس، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت، ۷۸۳۱، ص ۳۱. | [۸۱] همان، ص ۲۶. | [۵۴] شرت، ایون، پیشین، ص ۸۷۲. |
| [۳] چالمسز، آلن اف، چیستی علم (درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی)، سمت، ۵۸۳۱، ص ۳۱. | [۹۱] فی، برایان، پیشین، ص ۴۱۱. | [۶۴] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۸۴۱. |
| [۴] کرایب، یان و بتون، تد، پیشین، ص ۴۵. | [۱۰۲] شرت، ایون، فلسفه‌ی علوم اجتماعی قاره‌ای (هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه‌ی انتقادی، از یونان باستان تا قرن بیست و یکم)، نشر نی، ۷۸۳۱، ص ۸۲. | [۸۴] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۹۲. |
| [۵] همان، ص ۵۵. | [۱۱۲] سیار، آندرو، روش در علوم اجتماعی (رویکردی رئالیستی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۵۸۳۱، ص بیست و پنج. | [۹۴] همان، ص ۷۲. |
| [۶] دلانتی، گراد، علوم اجتماعی فرانسوی تعبیرگرایی و واقع‌گرایی، ترجمه‌ی محمد عزیز بختاری، تهران: دانش و اندیشه معاصر، ۴۲۱۱. | [۲۱] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۷۹. | [۱۰۵] فی، برایان، پیشین، ص ۰۱۱. |
| [۷] همان. | [۳۲] همان، ص ۴۲. | [۱۵] سید امامی، کاووس، پیشین، صص ۸۶، ۹۶. |
| [۸] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۲۵. | [۴۲] کرایب، یان و بتون، تد، پیشین، ص ۹۵. | [۱۵] فی، برایان، پیشین، ص ۸۰۱. |
| [۹] سید امامی، کاووس، پژوهش در علوم سیاسی (رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی)، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات و فرهنگی و اجتماعی و انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۷۸۳۱، ص ۲۸. | [۵۲] امزیان، محمد محمد، پیشین، صص ۴۴، ۳۲. | [۴۵] فی، برایان، پیشین، ص ۴۱۱. |
| [۱۰] فی، برایان، نظریه اجتماعی و عمل سیاسی (بررسی رویکردهای پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی)، ترجمه‌ی محمد زارع، تهران: روزنامه‌ی ایران، موسسه انتشاراتی، ۲۸۳۱، صص ۱۳۱، ۲۳۱. | [۶۲] منوچهری، عباس، پیشین، صص ۰۴، ۷۳. | [۵۵] سید امامی، کاووس، پیشین، صص ۰۷، ۳۷. |
| [۱۱] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۲۸. | [۷۲] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۲۶. | [۶۵] همان، صص ۵۰۱، ۷۰۱. |
| [۱۲] همان، ص ۳۸. | [۸۲] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۵۵. | [۷۵] سروش، عبدالکریم، پیشین، ص ۹۸۱. |
| [۱۳] همان، ص ۴۸. | [۹۲] فی، برایان، پیشین، ص ۴۱۱. | [۸۵] شرت، ایون، پیشین، ص ۳۹۲. |
| [۱۴] همان، ص ۳۲. | [۱۰۳] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۳۶. | [۹۵] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۹۴۱. |
| [۱۵] امزیان، محمد محمد، روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی، پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه و المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۰۸۳۱، ص ۲۳. | [۱۱۳] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۶۵. | [۱۰۶] سروش، عبدالکریم، پیشین، ص ۵۸۱. |
| | [۱۲۳] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۰۰۱. | [۱۶] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۷۰۱. |
| | [۱۳۳] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۳۵۱. | [۲۶] سروش، عبدالکریم، پیشین، ص ۹۸۱. |
| | [۱۴۳] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۰۰۱. | [۳۶] سید امامی، کاووس، پیشین، صص ۵۰۱، ۸۰۱. |
| | [۱۵۳] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۹۹. | [۴۶] سروش، عبدالکریم، پیشین، ص ۵۸۱. |
| | [۱۶۳] منوچهری، عباس، پیشین، ص ۲۵۱. | [۵۶] سید امامی، کاووس، پیشین، صص ۸۰۱، ۹۰۱. |
| | [۱۷۳] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۹۹. | [۶۶] همان، ص ۲۳. |
| | [۱۸۳] کرایب، یان و بتون، تد، پیشین، ص ۵۲۲. | [۷۶] همان، صص ۶۷، ۷۷. |
| | [۱۹۳] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۵۲. | [۸۶] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۰۰۱. |
| | [۲۰۳] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۵۲. | [۹۶] فی، برایان، پیشین، ص ۷۳۱. |
| | [۲۱۳] همان، ص ۴۶. | [۱۰۷] سید امامی، کاووس، پیشین، ص ۲۱۱. |
| | [۲۲۳] دلانتی، گراد، پیشین. | [۱۱۷] همان، ص ۱۱۱. |
| | [۲۳۳] کرایب، یان و بتون، تد، پیشین، ص ۵۷۱. | [۱۲۷] فی، برایان، پیشین، ص ۸۳۱. |

دو نگاه

پیروان رویکرد تفسیری سعی دارند چگونگی خلق معنا را در روابط روزمره‌ی انسان‌ها بفهمند. برای همین می‌کوشند در دنیای اجتماعی افراد و در آنچه حس و تجربه می‌کنند سهم شوند